

گفت‌وگوی «ایران» با «محمدرحیم اخوت» از بازماندگان «جُنگ اصفهان»

ادبیات امروز مدیون آن یاران اصفهانی است

مریم‌شهبازی
خبرنگار

«محمدرحیم اخوت» از معدود بازماندگان آن حلقه ادبی مشهوری است که از اصفهان سربرآوردند و نقش بسزایی در ارتقای شعر و داستان‌نویسی معاصرمان ایفا کردند، یارانی که از محفل ادبی آنان با عنوان «جُنگ اصفهان» یاد می‌شود و اخوت بزرگ‌ترین حسرت زندگی‌اش، حالا در هفتاد و پنج سالگی این است که چرا شور سیاسی سال‌های جوانی‌اش نگذاشت از همان ابتدا به این جمع بپیوندد. «نامه‌ی سرمدی» رمانی است که یکی- دو سال قبل، بعد از مدت‌ها گرفتار بودن در چرخه میزبى منتشر شد. او البته کتاب دیگری هم در انتظار کسب مجوز نشر دارد، رمان «تا وقتی کسی هست» که به نوعی زندگی‌نامه خودنوشت او به شمار می‌آید و بخشی از آن درباره همسری است که هفده سالی است غم فراکش را دارد؛ حالا در روزگاری که اوضاع جسمی و وضعیت بینایی‌اش حتی امکان مطالعه را از او گرفته، این نویسنده و منتقد ادبی امیدوار است پرس‌های اداره کتاب، حسرت انتشار اثری را که فعلاً آخرین نوشته‌اش به شمار می‌آید، بر دلش نگذارند. در خلال این گفت‌وگو گریزی هرچند مختصر به زندگی حرفه‌ای «محمدرحیم اخوت» و همچنین بیان خاطراتی از حلقه یاران «جُنگ اصفهان» داشته‌ایم که می‌خوانید.

■ قبل از هر سؤالی از خانواده‌تان بگویید و اینکه شرایط فرهنگی خاصی بر آن حاکم بوده که شما را به ادبیات علاقه‌مند کرده باشد یا این، مسیری است که خودتان در آن گام نهاده‌اید؟

خانواده‌ام چندان علاقه‌مند نبودند، تا جایی که به خاطر مانده پدرم چندان مشوق مان نبود، اما عمه‌ام که بعدها با دخترش ازدواج کردم، عاشق حافظ بود و این دیوان شعر حکم کتاب بالینی‌اش را داشت. هرچند که حالا هم عمه‌ام را از دست داده‌ام و هم دخترش که برای سالیان سال همسر و همدم بود. برای مان غزل‌های حافظ را می‌خواند و نخستین جرقه‌های گام نهادنم به دنیای ادبیات از همان زمان زده شد.

■ شروع کارتان در این عرصه به دوران تحصیل در رشته ادبیات و ورود به فضای دانشگاهی بازمی‌گردد، بویژه که شنیده‌ام از سن و سال کم برخی مطالب شما در نشریه فردوسی منتشر می‌شده!

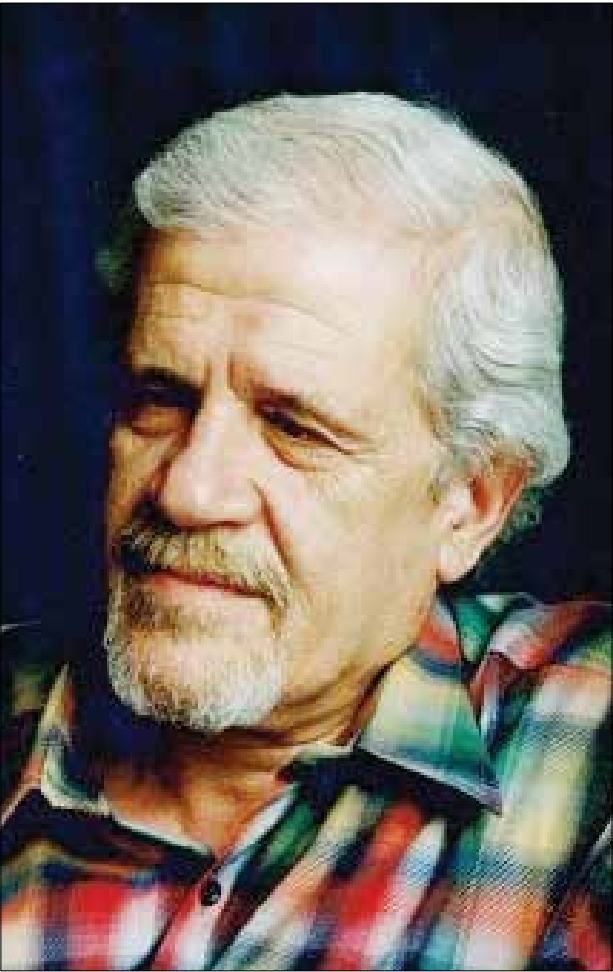
آغاز مطالعات ادبی‌ام به سال‌های دبیرستان بازمی‌گردد، از همان دوره بود که بتدریج موفق به انتشار برخی نوشته‌هایم در مجله فردوسی شدم، اما دوره دانشگاه به لطف حضور بزرگانی همچون حمید مظاهری و جلیل دوستخواه در جمع استادانم علاقه بیشتری به فعالیت در حوزه ادبیات پیدا کردم. آنقدر خوش‌شانس بودم که روایت‌م با استنادی که به نام برخی از آنها اشاره شد ادامه پیدا کرد.

■ ورودتان به حلقه یاران جُنگ ادبی اصفهان چطور اتفاق افتاد؟

همان‌طور که اشاره شد در دوره دانشگاه، فرصت آشنایی با استادان مطرحی نصیبم شد، این روابط به آشنایی‌ام با دیگر بزرگانی همچون محمد حقوقی و ابوالحسن نجفی منجر شد. در نهایت هم به جمع یاران حلقه ادبی جُنگ اصفهان راه پیدا کردم. من دهه‌هایی از ایران را زیست‌ام و در جمعی حضور پیدا کرده‌ام که در نتیجه‌اش با بسیاری از ادبی‌ای مطرح معاصرمان نشست‌وبرخاست پیدا کردم. حضور جدی‌ام در این جُنگ تقریباً همزمان با دوره دوم آن و روزگاری بود که جلسات به همت احمد میرعلایی برپا می‌شد، تقریباً از همان جلسه اول به دعوت او، من هم رفتم. بخشی از دیدارها هم در دفتر مطالعات فرهنگی رخ می‌داد؛ متأسفانه این دفتر را بستند و به مرور این محفل ادبی که راه پیدا کردن به آن کار ساده‌ای نبود هم از هم پاشید. اما نکته قابل توجه اینکه برنامه‌های این نشست‌ها تنها به شعر و داستان محدود نمی‌شد و حاضران درباره حوزه‌های مختلف همچون سینما، تئاتر و... هم حرف می‌زدند. بخش مهمی از اثرگذاری محفل‌های ادبی دهه‌های چهل و پنجاه رفتن به جدیت آنان، بلکه به نگاه همه‌جانبه‌ای بازمی‌گشت که فراتر از حوزه تخصصی‌شان به دیگر بخش‌های فرهنگ و هنر هم داشتند. اتفاقی که ردپای پررنگی از آن در نوشته‌های نویسندگان و شاعران این دهه هم دیده می‌شود.

■ ده پنجاه نخستین آثار شما با همراهی ناشری اصفهانی منتشر می‌شود، چند کتاب داستانی در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، چه شد که به یک‌باره به سراغ نقد ادبی و تألیف برای مخاطبان بزرگسال رفتید؟ راستش مدتی که از انتشار این کتاب‌هایم گذشت متوجه شدم ادبیات برای من آن چیزی نیست که در آن شش- هفت کتاب نوشته‌ام، آنقدر که هرکجا آن کتاب‌ها را می‌دیدم جمع‌شان می‌کردم. ورود به حلقه یاران ادبی جُنگ اصفهان در حکم راهنمایی بود که مسیر کاری را که به آن تعلق داشتم، نشانم داد.

■ اگر به سراغ نوشته‌های نویسندگانی



■ دلیل این تأخیر ۱۱-۱۰ ساله در انتشار کتاب‌تان بحث گرفت‌وگیرهای ممیزی بوده یا حساسیت‌های خودتان در یاز نویسی؟

تعلیق اولین کتابم بود، در راه انتشار آن برخلاف آثار بعدی با مشکل ممیزی روبه‌رو نشدم، اما تأخیری که به آن اشاره شد نشأت گرفته از حساسیت‌های خودم در بحث یازنویسی بود. بخشی از جوانی‌ام با حضور در جمعی همچون جُنگ اصفهان همراه شد که اعضای آن همگی از چهره‌های اثرگذار ادبیات بودند، بنابراین عجیب نیست که انتشار اولین کتاب تا این اندازه حساسیت به خرج داده باشم؛ دلم می‌خواست «تعلیق» داستان خوب و بی‌عیبی از آب درآید. هنوز هم وقتی بعد از سال‌ها به سراغ «تعلیق» می‌روم همچنان از خواندنش لذت می‌برم، درست برخلاف برخی دوستان نویسنده و مترجم که حتی علاقه‌ای به بازنشر دوباره نخستین کتاب خود ندارند.

■ رمان «تعلیق» را پیش از انتشار برای دوستان تان در جُنگ ادبی اصفهان خوانده بودید؟

نه؛ کتاب را پیش‌تر برای کسی نخوانده بودم، راستش خواندن «تعلیق»، در شرایطی که نخستین نوشته‌ام به شمار می‌آمد آن‌هم نزد بزرگانی همچون ابوالحسن نجفی واقعاً جرأت می‌خواست که من نداشتم. زنده‌یاد نجفی از چنان جایگاه ادبی والایی برخوردار بود که هیچ‌گاه به چنین کاری دست نزدم، اما برای هوشنگ گلشیری آن را خوانده بودم و حتی دلیل اینکه بالاخره دل به دریا زدم و «تعلیق» را منتشر کردم تشویق برخی دوستان بود.

■ گلشیری یکی از همین مشوقان بود؟ نه اتفاقاً ایراد بسیاری به نوشته‌ام گرفت، هرچند که وقتی کتاب منتشر شد از آن حتی فراتر از اصفهان، در تهران و دیگر جمع‌ها نشست‌های ادبی استقبال شد. آنقدر که بخش فرهنگی سفارت فرانسه هم به آن توجه نشان داد و حتی کامران فانی هم در واکنش به داستان «تعلیق»، آن اثری خوانده که همه را شگفت‌زده کرده بود.

■ این استقبال رزتان در تألیف کتاب بعدی را سخت نکرد؟

نه، هرچند که کتاب بعدی‌ام در ارتباط با شعر بود.

■ آثار شما چه در راه کسب مجوز نشر و چه برای بازنشر، هر از گاهی با موانعی روبه‌رو شده‌اند؛ از جمله «نامه سرمدی» که گویا بعد از مدت‌ها، سال گذشته بالاخره منتشر شد. هنوز هم اثری در انتظار کسب مجوز نشر دارید؟

از «نامه سرمدی» که سال‌ها منتظر کسب مجوز آن بودم که بگذریم حالا نوبت گرفت و گیر بررسی‌ها برای مجوز نشر «تا وقتی کسی هست» شده؛ کتابی است که هنوز موفق به انتشار نشده‌ام. به اینک مدت‌ها از وقتی آن را به ناشر سپرده‌ام می‌گذرد. آن‌طور که باخبر شده‌ام به بخش‌هایی از کتاب اصلاح و حذف رده‌اند که من نمی‌پذیرم. ترجیح می‌دهم کتابم هرگز منتشر نشود اما اجازه حذف بر بیکر قسمت آن را نمی‌دهم. کتابی که با حذف و اصلاحیه منتشر شود از اصل خود دور می‌شود. اصلاً داستانی که نوشته و کامل می‌شود که دیگر قابل تغییر نیست! زمان حاضر را دقیق نمی‌دانم اما طی سال‌های گذشته یکی از مهم‌ترین مشکلات در مسیر ممیزی این بود که اغلب مواقع خبر داشتیم که بررسی‌های ممیزی روی ادبیات را بخوبی نمی‌شناختند و هم حتی کتابی را که برای بررسی به آنان می‌سپردند ، بدرستی نمی‌خواندند. هرچند که گمان می‌کنم حالا هم شرایط فرق چندانی نکرده باشد. همین که انتظار حذف یا تغییر بخش‌هایی از کتاب را دارند مسلم که همچنان با مصائب ممیزی روبه‌رو هستیم. متأسفانه در این شرایط برخی دوستان خودشان را گول می‌زنند و می‌گویند که ممیزی خلایقیت بیشتر می‌گفت، نویسنده‌ای که حالا خودش یکی از چهره‌های شاخص شده است.

■ با وجود حضور در چنین محفلی چرا اینقدر دیر به فکر انتشار «تعلیق» نخستین کتاب‌تان افتادید؟ این نخستین نوشته من نبود، همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید ده پنجاه چند کتاب داستان برای کودکان و نوجوانان با نام مستعار نوشتم، اما بعد از مدتی احساس کردم به آن حوزه تعلق ندارم و وارد حیطه نقد شعر و ادبیات داستانی بزرگ‌سال شدم. هرچند داستان «تعلیق»، نخستین نوشته‌ام در حوزه ادبیات بزرگسال هم باوجود انتشار در سال ۷۸، نزدیک به یک دهه قبل نوشته شد بود.

قدردان او و نوشته‌هایش هستم

در نشست‌های هتگی دفتر مطالعات فرهنگی بود که برای نخستین مرتبه «محمدرحیم اخوت» را دیدم، دفتری که اواخر سال ۵۷ به همت هوشنگ گلشیری و بعضی چهره‌های شاخص ادبی اصفهان آن روزگار دایر شد. به غیر از گلشیری و نجفی در این جلسات هفتگی یونس تراکمه، فرحنا، شیرازی، برهان حسینی، موسوی فردینی و... هم حضور داشتند، عمده افرادی که نام بردم در «جُنگ اصفهان» هم حضور داشتند. آشنایی‌مان از شنیده‌های این نشست رقم خورد که گلشیری به تحلیل داستان و همچنین ادبیات ایران می‌پرداخت و اخوت هم حضور داشت. سال‌ها به‌عنوان دبیر ادبیات تدریس کرده بود و توجهِ ویژه‌ای به ادبیات فارسی داشت، علاقه‌مندی و اطلاعاتش تنها به ادبیات کلاسیک محدود نمی‌شد و به ادبیات امروز کشورمان هم تسلط داشت. به‌واسطه ارتباط بسیار خوبی که با شاگردانش داشت منجر به آشنا شدن جمع قابل توجهی از آنان با ادبیات معاصر شده بود؛ آن هم در روزگاری که در کتاب‌ها توجهِ چندانی به دوره معاصر نمی‌شد و حتی در دانشکده‌های ادبیات هم تنها به ادبیات کهن فارسی اهمیت می‌دادند. مهم‌ترین نکته‌ای که براساس شناخت خودم می‌توانم به آن اشاره کنم تلاشی است که همواره در راه به روز شدن اطلاعات ادبی- فرهنگی‌اش به خرج می‌داد. این مسأله تنها به ادبیات خودمان محدود نمی‌شد و ادبیات روز جهان را هم در برمی‌گرفت. وقتی جُنگ اصفهان برقرار بود ایشان هم در آن شرکت می‌کرد، علاوه‌براین برای بیش از بیست سال میزبانی جلسات هفتگی ادبی در منزلش را برعهده داشت که نتایج مهمی به‌دنبال داشت و از این بابت هم باید قدردان او بود. بعد از انقلاب هم به‌عنوان یکی از پایه‌های مهم جُنگ اصفهان فعالیت داشت و چهره مطرحی بود. کم کم جلسات جای خود را به جلسات هتگی فصلنامه «زنده رود» داد که در آنجا هم همچنان به‌عنوان رکن اصلی حضور پیدا می‌کرد. او نویسنده بسیار مقتدر، باسواد و اثرگذاری است که جایگاه مهمی در ادبیات اصفهان و ادبیات امروز فارسی دارد. شاید جالب باشد که بدانید اثرگذاری اخوت بر ادبیات، بویژه در جغرافیای اصفهان به اندازه‌ای بود که برای دوره‌ای نوشتن به سبک ایشان میان نویسندگان شد. مدت نکته دیگر توجه خاصی است که به اصفهان داشته و دارد آنچنان که در این رابطه سرمشق من بوده‌اند. حتی همین حالا وقتی که بخوام از اصفهان بنویسم یا به سراغ او می‌روم و همچنان از نوشته‌هایش بهره می‌برم چراکه به شکل ماهرانه‌ای بوم فرهنگی اصفهان را با نوشته‌هایش درآمیخته است، بومی که برای او تنها در تعریف مکان خلاصه نمی‌شود. خیلی اصولی دست به قلم می‌شود و این درست‌نویسی هم در شکل و ساختار داستان و هم در مضمون آن قابل مشاهده است. آنقدر در این کار تبحر دارد که کافی است فصلی از آثار او را بخوانید، کتاب را ببندید و به قصد انجام دیگر کارهای خود برخیزید که تازه متوجه شوید چطور غرق داستان شده‌اید، یک دفعه به خودتان می‌آیید و می‌بینید که اطرافتان را رها کرده و در ماجرای کتاب او راه می‌روید. با این حال او نویسنده‌ای است که همواره از نتجtal و هیاهو پرهیز کرده اما جایگاه خاص خود را در ادبیات ایران و اصفهان به دست آورده، من به‌نوبه خود قدردان آثار و وجودش هستم. توصیه‌ام به جوانانی که می‌خواهند در عرصه ادبیات حرفی برای گفتن داشته باشند این است که همانند محمدرحیم اخوت تلاش کنند و از زمانه‌شان عقب نمانند. همقدم شدن با اخوت اتفاقی است که نصیب همه نمی‌شود.

باشد، درست برخلاف گلشیری که زندگی‌اش نوشتن بود. او به رغم آنچه برخی می‌گفتند هیچ‌گاه از ادبیات به‌عنوان ابزاری در جهت تزریق عقاید سیاسی‌اش به مخاطبان استفاده نکرد، ادبیات برای او خود ادبیات بود، نه ابزار و وسیله.

■ از میان توان‌هایش که به جُنگ و جلسات دفتر مطالعات فرهنگی رفت‌وآمد داشتند کدام یک از چهره‌های شاخص ادبیات امروزان شده‌اند؟

راستش همان‌طور که گفت‌م حافظه، چندان من را در یادآوری گذشته همراهی نمی‌کند اما به‌خاطر هم هست که علی‌خدایی که آن سال‌ها نویسنده جوانی بود هم به جُنگ رفت‌وآمد داشت. داستان‌هایش را برای هوشنگ گلشیری و من می‌خواند

نامه‌هایی که سر از رمان اخوت درآوردند

اگر علاقه‌مند به کسب اطلاعات بیشتری درباره اصفهان هستید مطالعه رمان‌ها و مجموعه داستان‌های «محمدرحیم اخوت» پیشنهاد خوبی است، البته خودش تأکید دارد که عمدی در استفاده از این بوم فرهنگی- جغرافیایی نداشته، اما به هر حال عجیب است اگر کتاب‌های او را بخوانید و همپای شخصیت‌های نوشته‌هایش سر از چهارباغ و زاینده رود درنیارید، البته این تنها ویژگی جالب توجه آثار او نیست،

اخوت به تاریخ هم توجه ویژه‌ای دارد، از سوی دیگر در اغلب آثارش یا خودش به‌عنوان یکی از شخصیت‌ها حضور دارد یا یکی از کاراکترهای اصلی نویسنده است. شبیه کاری که در تألیف «نامه‌ی سرمدی» آخرین رمانی که اواخر سال ۹۷ از او منتشر شد می‌بینیم، این رمان درباره دختری به نام «سرور سرمدی» است که طی داستان، نامه‌هایی کمابیش پراکنده برای اخوت که یکی از شخصیت‌های داستان است می‌فرستد، اما ماجرای نامه‌های این دختر به داستان زندگی مردی بازمی‌گردد که در نوجوانی، خانواده و شهرش را ترک می‌کند؛ مدتی در همدان ساکن می‌شود و سپس برای همیشه به تهران مهاجرت می‌کند. نوشته‌های او بعد از مرگ از سوی دختری

که اشاره شد برای محمد رحیم اخوت فرستاده می‌شود و بعد از خواندن نامه‌ها به تنظیم و ویرایش آنها می‌پردازد که نتیجه‌اش انتشار رمان «نامه‌ی سرمدی» می‌شود. با این حال در رمان «نامه سرمدی» شما با اثری صد درصد واقعی طرف نیستید و بخشی از آن آمیخته با تخیل است. اما اگر سراغ آثار این نویسنده و منتقد معاصر رفتید از رمان «نام‌ها و سایه‌ها» هم غفلت نکنید، کتابی که به گفته‌اهالی ادبیات، اخوت بخش عمده‌ای از شهرت خود را مدیون آن است، این کتاب آنقدر ادبیات اصفهان را برای دوره‌ای تحت تأثیر خود قرار داده که به قول علی‌خدایی برای مدت‌ها نوشتن به سبک «نام‌ها و سایه‌ها» اخوت میان نویسندگان مد بوده است.

من با کمتر نویسنده‌ای روبه‌رو شده‌ام که نوشتن دغدغه اصلی‌اش باشد، درست برخلاف گلشیری که زندگی‌اش نوشتن بود. او به رغم آنچه برخی می‌گفتند هیچ‌گاه از ادبیات به‌عنوان ابزاری در جهت تزریق عقاید سیاسی‌اش به مخاطبان استفاده نکرد، ادبیات برای او خود ادبیات بود، نه ابزار و وسیله

■ یازگردیم به حلقه یاران جُنگ اصفهان. از وقتی ابوالحسن نجفی اصفهان را ترک کرد، رفتن او چقدر بر فعالیت جُنگ اثرگذار بود؟ او هم برای برنامه‌ریزی زندگی‌اش حق داشت و از این بابت نمی‌توان خرده‌ای گرفت؛ بااین حال از وقتی نجفی اصفهان را ترک کرد و به تهران رفت کم‌کم حلقه یاران جُنگ اصفهان از هم پاشید چراکه نقش بسیار مؤثری در حفظ این جمع داشت. نجفی معلم بزرگی بود، دانش زیادی داشت اما هرگز دنبال به رخ کشیدن دانش خودش نبود. هر یک از این افراد به تنهایی از چهره‌های شاخص بخش‌های مختلف ادبیات مان بودند، از ابوالحسن نجفی گرفته تا هوشنگ گلشیری، محمد حقوقی، بهرام صادقی و دیگرانی که نامشان بر بیکر فرهنگ و ادب مان حاکم شده است.

■ طی دهه‌های گذشته شاهد عبور جریان ادبیات از مناطق مختلف کشورمان و تحت عنوان‌هایی همچون مکتب اصفهان یا مکتب جنوب... بوده‌ایم، در شرایط فعلی و با توجه به نقش رسانه‌های نوین در شبیه‌سازی تفکرات و سبک کار نویسندگان فکر می‌کنید بازم هم شاهد موارد مشابهی در دیگر نقاط کشورمان باشیم؟ به‌شخصه چندان با اطلاق عنوان «مکتب» به جغرافیایی خاص موافق نیستم، از این مسأله که بگذریم به گمانم دیگر شاهد چنین جریان سازی‌هایی نباشیم. همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید تغییر شیوه زندگی و پیوستگی نزدیک آن به تکنولوژی‌های نوین ارتباطی منجر به شبیه شدن آثار ادبی به یکدیگر شده، اتفاقی که نه فقط در ایران، بلکه به شکل‌های مختلف در تمام جهان شاهد آن هستیم. آدم‌هایی که این روزها خواهان قدم گذاشتن به عرصه ادبیات هستند پراحتی به هر کتابی از هرکجای دنیا و از هر نویسنده‌ای دسترسی دارند و حتی قادر به اطلاع از احوال جهانی ادبیات هم هستند. برخلاف گذشته که نویسندگان تا حد بسیاری تحت تأثیر بوم فرهنگی و جغرافیای شهر محل سکونت خود بودند.

از سوی دیگر حداقل در کشور خودمان و تاجایی که شرایط جسمی من اجازه داده که به‌بینیم شاید شکل‌گیری محفل‌های ادبی چندان اثرگذاری بر ادبیات نیستم و شاید بتوان گفت از رونق افتاده‌اند. حالا نمی‌دانم اگر امکان رفت‌وآمد به جمع‌های ادبی داشتم بازهم چنین عقیده‌ای داشته‌ام یا نه. می‌خواند و فکر می‌کنند می‌توانند دست به خلق اثری ماندگار بزنند.